

سر مقاله ای به قلم احسان طبری در "مردم" بهمن ماه سال 1325

سخنی چند درباره
اسلوب تفکر و مبارزه

آموختن ازگذشت روزگار، اینست وظیفه هر انسان خردمند و هر جریانی که بر تعقل و تعمق استوار باشد. مدنیت امروزی ما مجموعه ای از تجارب نیاکان ماست. تنها طریقه دریافت حقیقت، مشاهده دقیق نمودها و وقایع، تجربه و تحلیل صحیح و نتیجه گیری منظم از این نمودها و وقایع است. همانطور که مرد عاقل از یک حادثه، استنتاجات گرانبها می کند و اشتباهی را برای بار دیگر تکراد نمی نماید، همانطور یک جریان باشعور اجتماعی، با تحلیل منطقی کار گذشته خود، کار آینده را بر مبادی محکم تری مستقر می گرداند. ابلهان یک خطا را صد بار مکرر می سازند زیرا قدرت تحلیل ندارند و از علت یابی و نتیجه گیری عاجزند. عمل آنها مبتنی بر احساسات و غرایز کور و واکنش های بی خردانه تن و روان است ولی عمل خردمندان با نظارت قوه ماسکه ای که عقل و تمیز نام دارد، با مشاهده دقیق نمودها و وقایع، با علت یابی صحیح و استنتاج درست انجام می پذیرد.

فرقی که بین انسان ب شعور و آگاه از قوانین تکامل طبیعت و اجتماع، و انسان بی شعور و بی خبر از این قوانین وجود دارد، اینست که برای اولی حتی تجارب دیگران کافیهست ولی برای دومی حتی تجارب خود او بی نتیجه است. آگاهی از قوانین حرکت طبیعت و اجتماع، دیدگان ما را تیزبین، و تمی و درایت ما را نیرومند می گرداند، لذا چنین آگاهی برای هر جریان اجتماعی و برای هر فرد مبارز در درجه اول لزوم است.

این یکی از نواقص ماست که هنوز از مرحله تفکر احساساتی و غریزی، و واکنشهای بیخودانه و حساب نشده، روش سطحی و مبتذل بمرحله تفکر علمی، و واکنشهای از روی شعور و حساب، روش عمقی و خردمندانانه وارد نشده اند. غالب ما در قضاوت و تصمیم شديدا تابع سوابق ذهنی، عواطف درونی، خواهش های نفس، تاثیرات محیط محدود زندگی شخصی، احساسات آنی قرار داریم و کمتر بایک دقت علمی و خونسردی و بیطرفی می توانیم از عهده یک قضاوت درست و یک تصمیم علمی و صحیح برآئیم.

محیط خانوادگی و اجتماعی ما غالبا ما را به طرز زندگی و تفکر خودخواهانه ای معتاد ساخته. در جامعه ما هر کسی باید کلاه خود را نگه دارد، نفع خود را مواظبت کند و الا دستبرد بیرحمانه ای به او زده خواهد شد. در جامعه ما تربیتی که مبتنی بر هم پستی، همبستگی، مهرورزی، همکاری و غیرخواهی باشد وجود ندارد. مردم کشور ما غالبا شکنجه دیده و آسیب دیده اند، لذا پس از چند فریب اولیه نوعی بدبینی و کینه جوئی بر همه کس غلبه می کند و شديدا تفکر و قضاوت را تحت تاثیر خود قرار میدهد. این بدبینی و خود خواهی، همچون خفقتی، بیکرما را در مقابل تیرهای کین و قریب که از هر سو می بارد حفظ می کند، پس امری عادیهست اگر فرد ایرانی از احساسات ناملایمی انباشته باشد، احساساتی که او را از هرگونه تفکر درست، عینی، خونسردانه و منطقی بازدارد. قضاوت و تصمیمات ما شديدا از خود خواهی، کین، بدبینی و بدگمانی ما متأثر است و لذا غالبا در طریقه معوج نا مطلوبی سیر می کند.

افکندن ردای خود خواهی از دوش و برداشتن عینک سیاه بدبینی از مقابل چشم کار آسانی نیست، زیرا حکم زندگی روزانه ما چنین است، مگر آنکه شخص پس از مطالعه دقیق احوال نفس و نوامیس اجتماعی و دریافت علل و موجبات این تفکرو قضاوت معوج بکوشد تا بر آنها غلبه کند و خود را تجدید تربیتی نماید. چنانکه معلوم است یکی از طرق آزاد شدن از جبر قوانین و نوامیس، آگاه شدن از کیفیت این قوانین و نوامیس است.

اسلوب یک تفکر صحیح آنست که نخست شخص بکوشد تا قضاوت خود را از هرگونه احساسات شخصی و سوابق ذهنی مبری کند و بقول "رنه دکارت" با یک شک دستوری وارد موضوع شود و در کلیه داوریه‌های گذشته خود تردید نماید. اگر واقعه را بخواهیم، چون تا امروز قضاوت‌های ما درباره افراد، قضایای اجتماعی، استنتاجات کلی غالباً مطابق اسلوب تفکر بیطرفانه و خونسردانه علمی نبوده، باید بیک خانه تکانی عمومی مغز دست زد و همه مقولات فکر را در میزان سنجش علمی و نقد منطقی قرارداد و علت و سبب را از هم جدا کرد و صحیح و سقیم را از یکدیگر باز شناخت. در این بررسی عمومی باید دانست که هیچ استنتاجی صحیح نیست مگر آنکه مبتنی بر نمودها و وقایع عینی و خارجی باشد نه ذهنی و درونی، یعنی آنکه مبتنی بر چیزهائی باشد که در واقع وجود داشته و رخ داده نه آنکه مفروض و مخلوق احساسات و توهمات و خواهشهای دل ورشک و کین و بدبینی و بدگمانی "من" بوده است، و نیز باید دانست که هیچ چیزی در طبیعت مطلق و جامد نیست بلکه فضا با اطراف و جوانب گوناگون دارد. خوب و بد و نفس و کمال دارد و بریک نهج نمی ماند و دائماً در تغییر است. یک قاعده و یک روش، تا زمانی درست است که شرایط محیط طبیعی یا اجتماعی آنرا بطلد و با آن تطبیق کند. قواعد و قوانین، نتایج و قضاوتها که انتزاع ذهن ما از حوادث خارجی است نمی تواند همیشه بدون تغییر بماند زیرا حوادث خارجی در تغییر است و لذا منتزعات ذهن ما ناچار باید تغییر کند. آن معرفتی صحیح است که با حرکت محتویات خود که عبارت باشد از واقعیات خارجی حرکت کند و با آن تطبیق نماید.

معرفت انسانی خواه از نوع مطالعه و مشاهده صرف باشد یا از نوع قضاوت و استنتاج، نباید هرگز بصورت شربت لایزالی (Dogme) تلقی گردد. لذا جمود فکری یکی از بلیات عظیم برای معرفت انسانی است.

قضایای اجتماعی چند طرفه و مرکب است، نه یک جهته و بسیط. مطالعه سیریک حادثه اجتماعی در مراحل آتی بسیار دشوار است زیرا باید تالیها را با دقت سنجید و آنرا در حرکت همه جانبه و بغرنجش بررسی کرد، چنین سنجشی فقط برای کسی ممکن است که: اولاً قوانین حرکت طبیعت و اجتماع را بدرستی بشناسد یعنی دارای جهان بینی علمی دقیقی باشد.

ثانیاً بتواند معرفت فلسفی خود را برو واقعیات خارجی تطبیق کند، یعنی استعداد بکار بردن علم خود را داشته باشد.

ثالثاً از اغراض خود پسندانه شخصی عاری باشد و باشیفتگی علمی خاصی در قضایا دقت کند نه با یک نظر سود جوئی انفرادی.

برای شناخت طبیعت و اجتماع " فراگرفتن " لازم است.

چگونه میتوان با فقدان معلومات، یا آشنائی ساده به چند مطلب محدود، بدون آنکه آن آشنائی تکمیل شود و دائماً در تزاید باشد، حقیقت را فهمید.

حقیقت آن غزال گریزنده چابکی است که باید از هر سو هزاران کمند افکند تا سرسرهکش او بچیزی گرفتار شود. حقیقت برخلاف اشراقیون و طرفداران مکاشفه در آستانه اندیشه هیچ کسی عریان ظهور نمی کند، باید آنرا با رنج و تعب یافت و بدام آورد. حقیقت فقط در اثر دقت و مطالعه و بررسی و مشاهده دقیق بچنگ می آید، یعنی تنها در اثر اسلوب علمی.

البته نه فقط در جامعه ایران بلکه در متمدنیترین جامعه‌ها، نیز همه افراد نمی توانند پرده نشین حقیقت را با همه مستوری و مهجوری آسان بدام آورند. این کار فقط عهده دانشمندان، که

در اینکار ورزش کرده اند، برمی آید. ما نمی توانیم و نباید توقع داشته باشیم که همه افراد ایرانی باسلوب علمی تفکر آشنا باشند، چنین آرمانی فقط دردنیای خرم و درخشان آینده جامعه عمل بخود خواهد پوشید، ولی میتوانیم و باید توقع داشته باشیم که در جریان اجتماعی ما، بطور نسبی، مغزهای متفکری موجود باشد که بتواند تمام جریان مطابق اسلوب تفکر صحیح اداره کند. مغزی باشد که درست بیاندیشد تا قوای فعال اجتماعی آن اندیشه درست را به معرض اجرا بگذارند.

بمنظور ایجاد این مغزمتفکر، تهیه یک هسته قوی از افراد با مطالعه، ورزیده، با تجربه، دقیق و بی غرض لازم است و لازمه اینکار نیز سه چیز است:

کوشش، تجربه، زمان!

با تطبیق اسلوب کلی فوق، به بعضی از روشهای تفکری که در دماغ غالب ما وجود دارد برمی خوریم. اجازه بدهید نمونه هائی ذکر کنم:

افرادی هستند که به معنای صحیح انقلابی بودن توجه نکرده اند و در نتیجه داشتن یک تصور غلط منشاء بروز اعمال غلط شده اند.

نباید **انقلابی بودن** را با شدت عمل داشتن، خشمناکانه رفتار کردن، تعصب و جمود فروختن و ابراز احساسات بی بند و بار نمودن، اشتباه کرد.

فرد انقلابی یعنی آنکسی که جهت تحول جامعه را می داند و برای خود در آن جهت سهم فعالی قائل است. تحول نیرو های اجتماعی در جهت معین باید بوسیله اراده انسانهای با شعور و آگاه و مبارز تحریک و تسریع شود. در عالم نباتات و حیوانات، تحولات و تطورات بیخودانه، بیشعورانه، کند و غیر ارادی انجام میگیرد ولی در عالم انسانی چنین نیست. مغزها و دست ها چرخ تاریخ را که پیوسته بجلو می غلطد سریعتر می غلطانند.

اگر حرکتی که مغزها و دستها به چرخ غلطنده و پوینده تاریخ می دهند موافق حرکت خود او و بطریقی باشد که در تسریع آن موثر شود طبیعتاً این چرخ بمرحله بعدی زودتر میرسد و اگر بطریقی باشد که نه تنها حرکتش را تسریع نکند بلکه متوقف سازد و یا به عقب اندازد طبیعتاً در سیر تکاملی وقفه و تعویق بروزی کند.

ای چه بسا جریانهای اجتماعی و افراد انقلابی که در عین داشتن نیت صحیح و شوق وافر برای ترقی و تکامل، در اثر عدم درک قوانین حرکت تاریخ و نداشتن نقشه صحیح کار و روش درست، حتی از تکامل عادی جامعه جلوگیری کرده و ارتقاء را به ارتجاع مبدل ساخته اند. کمک به تحول تاریخ نباید بطور بیشعور، بدون نقشه، بدون توجه بشرايط محیط انجام گیرد. در یک نقشه صحیح، سازش و ستیزه، نرمی و سختی، تندى و کندى، آرامش و شورش، خشم و مهر، دشنام و ستایش هریک جائی دارند. جائی است که سازش و نرمی انقلابی است، یعنی کمک به هدف تکامل می کند و ستیزه و سختی ضد انقلابی است، یعنی هدف تکامل را به عقب می اندازد. جائی است که آرامش و خاموشی انقلابی است و شورش و هیاهو ضد انقلابی است. جائی هم برعکس. ستیزه و سختی بخودی خود مطلوب نیست مگر آنکه شرايط کار درست آنرا بطلاند.

یکی از معایب برخی از افراد با حسن نیت ولی کم توجه ما، که ناشی از جمود فکر (Dogmatisme و تبعیت از یک سیاست احساساتی (Sentimentalisme) بود، عبارت بود از داشتن یک روش شدید و قطعی در همه جا، همه کار، همه زمان.

چرا؟ زیرا این افراد بطور خیلی ساده تصور میکردند که انقلابی بودن یعنی قطعی و شدید العمل بودن.

اگر ما شنیده ایم که نباید با " وضع حاضر " (Status Quo) سازش کرد یعنی آنکه نباید آنرا لایزال، ابدی، بدون نقص دانست؛ نباید آن را پذیرفت و بدان تابع شد؛ باید دانست که آینده بهتری ممکن است و باید بسوی آن آینده بهتر رفت؛ هرگز منظور این نیست که در نقشه مبارزه نباید تند و کند، سخت و آرام شد، بجلو و عقب رفت، هرگز منظور این نیست که نباید

اسلوبی داشت، سیاستی داشت. حتی باید دانست که در جریان یک نبرد تکاملی اجتماعی، روش ملایم و آرام ترجیح دارد مگر آنکه پیش گرفتن روش سخت و قطعی تنها راه چاره باشد.

سازشکاری کسی است که در موقع لزوم یک روش قطعی از آن می‌گریزد و می‌گوید همیشه نرمی و ملایمت ولو بقیامت شکست.

ماجرای کسی است که در موقع لزوم یک نرمی و ملایمت فرار می‌کند و می‌گوید همیشه سختی و شدت ولو بقیامت شکست.

انقلابی کسی است که برای هدف خود هم به سختی آشناست و هم به نرمی زیرا به پیروزی علاقمند است. سازشکار و ماجراجو هر دو خطرناکند سازشکار به هدف خیانت میکند. ماجراجو عوارضی بوجود می‌آورد که هدف را به عقب می‌اندازد. یکی از سختی می‌ترسد یکی نرمی را با کین و خشم خود سازگار نمی‌یابد. هر دو دسته خطرناک و زیان‌بخش هستند. ما در گذشته از ماجراجوئی‌های غلط آسیب دیدیم، از صدمه سازشکاریهای بیجا نیز مصون نماندیم.

در عمل مبارزه باید حتی المقدور راهی را دنبال کرد که با کمترین عوارض به نتیجه مطلوب برسد. اگر می‌توانید قفل در را با کلید باز کرده داخل اطاق بشوید آنرا نشکنید زیرا اگر بشکنید ممکن است وضعی پیش آید که اصلاً از سکونت در آن اطاق محروم بمانید. اگر می‌توانید به نتیجه ای از راهی برسید که بی درد سرتر است از راه خطرناک نروید زیرا بیم به نتیجه نرسیدن در میان است.

پس این نقص بزرگ بود که برخی از افراد به معنای عامیانه " انقلابی بودن " توجه داشتند و بعضی از آنها در برخی از امور شدت عمل بیجائی در پیش گرفتند که بر اثر عوارض گوناگون آن جریان را دچار وقفه و تعوق ساختند در آینده باید روش ما از این حالت احساساتی و حساب نشده مبری باشد. نرمی بجای خود، سختی بجای خود و جائی که نرمی سود بخش است از سختی بیجا احتراز باید نمود. نمونه دیگری ذکر کنیم.

یک جریان اجتماعی زمانی به مراد میرسد که فکر واحد داشته باشد؛ فکر عملی که از واقع بینی (Realisme) و تفکر علمی ناشی شده باشد نه جمود و احساسات. تشنت در ارکان فکری و عملی یک جریان، تصادم انرژیها و انحرافات گوناگونی بوجود می‌آورد، موجب هرج و مرج در داخل جریان، موجب وقفه و عقب نشینی و بلاخره شکست میگردد. برای آنکه وحدت تصمیم و عمل در یک جریان حکمفرما گردد لازم است نقشه و تمرکز جای خود بخودی و تشنت را بگیرد:

یک جریان اجتماعی باید بداند بکجا میرود از چه راه نقشه بجای خود بخودی میرود، این مسئله را نه فقط برای زمانهای دور بلکه برای زمانهای کوتاه، سال، ماه، و حتی روز بداند. نقشه کار تنها برای فعالیت عمومی نیست، بلکه برای فعالیت جزئی و حتی شخصی نیز لازم است. زیرا نقشه یعنی خلاصه ای از بررسی و پیش بینی، یعنی هم آهنگی در اجزاء کار. چه می‌خواهیم و برای چه می‌خواهیم، چه باید بکنیم و برای چه باید بکنیم اینست، سئوالاتی که در ضمن طرح یک نقشه پیش می‌آید.

یک نقشه صحیح نقشه ایست که از دو جزء تشکیل شود.

1) هدف روشن و دقیق، هدفی که رسیدن بآن ممکن باشد.

2) طریقه وصول به هدف بطور روشن و دقیق، طریقه ای که طی آن ممکن باشد.

" ممکن " یعنی آن چیزی که وسایل و مقدمات کار، محیط اجتماعی برای تامین آن از روی هرحسابی که بشود مساعد و آماده است. ممکن یعنی چیزی که برواقعیات مبتنی شود نه براوهام و خیالات و احساسات. در طرح نقشه نباید برای تصورات جائی قائل شد. خونسردی و واقع بینی اساس طرح یک نقشه قابل اجراست. تردیدی نیست که اراده آدمی موانع را

از سر راه بر میدارد ولی البته باید بین موانع و اراده ای که می خواهد آنها را از میان بردارد تناسب لازم موجود باشد. حزبی که دارای **مغز خوب**، **اطلاعات کافی** نباشد نمی تواند نقشه درستی طرح کند. مغز خوب و اطلاعات کافی، در نتیجه نظم تشکیلاتی، تجربه، سنت حزبی، کادر قابل و امثال آنها را بوجود می آید. مقدار رضایت بخشی از این مقدمات فقط در طول زمان تهیه میشود. برای اینکار هم زمان لازم است. ولی بدون شک با آنچه که امروز داریم بمراتب بهتر میتوانیم کار کنیم تا با آنچه که پنج سال پیش داشته ایم.

اینک باید گفت که تنها نقشه خوب کشیدن کافی نیست؛ تمرکز بجای نشستن باید آن نقشه بطور هم آهنگ و با پشت کار اجرا شود. برای اینکار لازم است که دستگاه وسیع حزبی متمرکز باشد یعنی بوسیله قدرت با شعور، متفکر، واقع بین و مبارزی اداره شود. این مرکز بمنزله مغز حزب است ولی بطوریکه یک مدیر زبردست ارکستر، با حرکات چوب خود از آهنگ های گوناگون و آلات جورواجور یک سمفونی نشاط انگیز پرهیجان بوجود می آورد این مرکز با دستورهای دقیق خود از استعدادها، اراده ها، احساسات، هیجانات، افکار و تصمیمات مختلف در ازمنه گوناگون و در طی حوادث جورواجور یک حرکت منظم خوش آهنگی بسوی کمال ایجاد می نماید. همانطور که، علاوه بر یک مدیر زبردست ارکستر، آهنگ ساخته شده و منظمی لازم است تا هم مدیر و هم نوازنده موافق آن رفتار کنند، برای فعالیت عمومی حزبی نیز اصول و استراتژی و تاکتیک و نقشه لازم است.

کمیته مرکزی حزب باید دارای قدرت اجراء و نفوذ کامل و نظارت قطعی بر همه زیر و بم حرکات و سکنات جریان حزبی باشد. این قدرت و نفوذ تحمیلی نیست بلکه باید رهبری صحیح پیش بینی درست، عمل منظم کمیته چنین قدرت را طبیعتاً بوجود آورد. تنها در یک جامعه بیدار چنین عناصری پیدا میشود. همانطور که بنوبه خود این عناصر بیداری جامعه را فروتر می کنند. آیا در اجتماع ما داشتن یک مرکزیت هشیار ممکن است؟ نه بآن اندازه که آرزو می طلبد ولی تردیدی نیست که در شرایط کنونی ایجاد این مرکزیت با استفاده از تمام قوای تکامل یافته حزب نسبت به پنج سال پیش بهتر ممکن است، فقط در صورتیکه در داخل جریان آن اراده دسته جمعی و هم آهنگ و شرایط مساعد وجود داشته باشد که بتواند چنین مرکزیتی را بوجود آورد.